

تاریخ وصول: ۹۰/۱۰/۱۵

تاریخ پذیرش: ۹۱/۱/۲۰

## تأثیر اسرائیلیات بر عرفان کشف‌الاسرار در داستان زندگی نوح (ع)

حسین رزی فام<sup>۱</sup>

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بناب، کارشناسی ارشد ادبیات فارسی، بناب، ایران

عزیز حجّاجی

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بناب، استادیار گروه ادبیات فارسی، بناب، ایران

### چکیده مقاله:

در قرآن، داستان نوح(ع)، مؤجز بیان شده است و این ایجاز، اعجاز قرآن را ثابت می‌کند زیرا خداوند خواهان قصه‌گویی نمی‌باشد و هدف حضرت، عبرت آیندگان است و بس. ولی به دلیل بسنده کردن به کلیات، در این زندگی‌نامه، علمایی که تورات، انجیل و دیگر علوم دینی را می‌دانستند دست به کار شده، درصدد پر نمودن خلاءها، به وسیله داستان‌های دینی ادیان مختلف برآمدند. این امر باعث خیالی گشتن داستان انبیاء شده، در نتیجه از قداست آن کاسته، امروزه اثرات مخربی بر پیکره اسلام و نیز شأن پیامبران وارد ساخته است. و آنگهی کتب تفسیری به بسط و گسترش اسرائیلیات یا داستان‌های یهودی و نصرانی کمک نموده‌اند که از این ظلمات می‌توان آب حیاتی چون کشف‌الاسرار را نام برد که با پیرایش، راح روح خوانندگان خواهد بود. میدی در این کتاب بی‌بدیل تفسیری- عرفانی، خواسته نخواست به ریشه، تیشه رسانیده، هرچند در مقایسه با دیگر کتب تفسیری بسیار خویشتنداری کرده است. شناسایی و جداسازی اسرائیلیات وارده بر داستان حضرت نوح(ع)- که بر عرفان و تصوّف نیز مؤثرند از این تفسیر عرفانی، هدف اصلی مقاله می‌باشد.

### کلید واژه‌ها:

اسرائیلیات، تفسیر کشف‌الاسرار، نوح، طوفان.

<sup>۱</sup>- farhang128@yahoo.com

## پیشگفتار

اسرائیلیات، به قصص یهودی و نصرانی گفته می‌شود که وارد تفسیر قرآن شده، رنگ و بوی رؤیایی و تخیلی به این کتاب حقیقت‌گرای واقع‌بین تحمیل کرده‌است. لفظ اسرائیلیات اگرچه به ظاهر، به قصص یهودی دلالت می‌کند، ولی علمای تفسیر و حدیث آن را وسیع‌تر کرده، به اساطیر تأثیرگذار - چه یهودی و چه نصرانی - در تفسیر، حدیث و تاریخ اسلامی، اطلاق کرده‌اند. این مشمولیت را حتی تا جایی پیش برده‌اند که واردات دشمنان اسلام را به کتب تفسیر و حدیث، اسرائیلیات نامیده‌اند، هرچند این افراد از پیروان ادیان الهی و صاحب کتاب نباشند. دشمنانی که با نیت و روش غلط، چه عمد و چه غیرعمد، با دستکاری در تفاسیر و وارد کردن افسانه، به عقاید مسلمین ضربه وارد کرده‌اند. (معرفت، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۸۱)

دانشمندان یهودی و نصرانی با آمدن اسلام، از اریکه اجدادی بحث و جدل و مکتب، خواه ناخواه به زیر آمدند. ترک عادت چندین ساله در تعدادی از ایشان، علی‌الخصوص آنهایی که توانستند با تزویر به پیامبر و صحابه آن حضرت نزدیک شوند، موجب مرض شد و با وجود موانع محکمی چون خود حضرت رسول (ص)، قرآن محکم، اهل بیت آن حضرت و صحابه راستکار، دیگر مجالی برای جولان نداشتند. پس برای بافت ردای جعلی هدایت مردم، شروع به جعل حدیث، قصه‌گویی، و در راستای تفسیر قرآن، وارد ساختن دانسته‌های خویش از دین آبا و اجدادی کردند. جعل حدیث در اکثر موارد با این هدف بود که رأس امور و صدر مجامع را از دست ندهند، بدون در نظر گرفتن اینکه دروغ بستن به پیامبر به هر دلیلی گناهی نابخشودنی است چنانکه خود حضرت به این نهی تأکید دارند «من روی عنی حدیثاً یری أنه کذبٌ فهو أحد الکاذبین» (ابن جوزی، ۱۴۲۵، ص ۱۲۹) «بعضی از اینان [قصاصان] احادیث دروغین در تشویق نیکوکاری یا تهدید بدکاری می‌سازند و ابلیس آن را در نظرشان چنین توجیه می‌نماید که مقصود برانگیختن مردم به خوبی و بازداشتن مردم از بدی است؛ گویی

## تأثیر اسرائیلیات بر عرفان کشف‌الاسرار در داستان زندگی نوح (ع)/ ۱۱۹

شریعت ناقص است و تکمیل آنان را می‌طلبد! اینان آن حدیث پیغمبر (ص) را فراموش کرده‌اند که فرمود: هرکس دانسته بر من دروغ ببندند جایگاه خویش را در آتش آماده سازد» (ابن جوزی، ۱۳۸۹، ص ۱۰۱)

در نهایت تأسف «صحابه و تابعین در بسیاری موارد در تفسیر قرآن تحت تأثیر اهل کتاب و در نتیجه رسوخ اسرائیلیات و نصرانیات در تفسیر بوده‌اند» (سپهری، ۱۳۸۹، ص ۱۹۱) حتی پس از اتمام تدوین قرآن، در زمان خلیفه اول، برای نامگذاری قرآن، نام‌های یهودی و نصرانی، پیشنهاد می‌شد. زمانی که «ابوبکر قرآن را جمع آورد به یاران ارجمند پیامبر اکرم (ص) گفت که نامی بر آن بگذارند. پاره‌ای خواستند که آن را «انجیل» بخوانند... یکی پیشنهاد کرد که آن را «سفر» بخوانند... سرانجام تصمیم گرفتند آن را مصحف بخوانند» (رامیار، ۱۳۸۹، ص ۱۱) «در اشعار زمان جاهلیت، اسفار نصارا «مصاحف» نامیده شده است» (همان، ص ۱۰) از همین جا قدرت و نفوذ فرهنگ یهود و نصارا در میان دانشمندان مسلمان که قبلاً از دانشمندان یهود و نصارا بودند، معلوم می‌گردد.

«از عمده‌ترین بسترهای بسط کلام در تفسیر، قصص قرآن است. برخی مفسرین برای بازارگرمی و جذابیت بخشی به مطالب خود و تحت تأثیر گزارش‌های خرافه‌ای و افسانه‌های تاریخی - که عمدتاً از سوی اهل کتاب به ویژه یهودیان مطرح شده است - در ذیل آیات مرتبط با این داستان‌ها به طرز مفصل و قصه‌گویانه سخن را به درازا کشانده و نزاهت و قداست قرآن و معارف آن را با این گونه مباحث کم‌اعتبار و بی‌اهمیت خدشه‌دار نموده‌اند» (سیاوشی، ۱۳۸۹، ص ۱۰۶)

می‌توان از معروف‌ترین چهره‌هایی که در تداخل اسطوره‌های دین قبلی خویش، با اسلام و تفاسیر مربوط، سهم بوده‌اند، کسانی چون ابوهریره، «کعب‌الاحبار، تمیم‌الداری، وهب‌بن‌منبه، عبدالله‌بن‌سلام و عبدالملک‌بن‌عزیزبن‌جریح را یاد کرد» (سپهری، ۱۳۸۹، ص ۱۹۱) در کار بعضی از این نامداران، عمد به چشم می‌خورد و در دیگران، سهو. عده‌ای هم بودند که احادیث جعلی دیگران به ایشان نسبت داده شد. چنانکه اهل فن می‌دانند احادیث جعلی فراوانی موجود هست که به حضرات ائمه نسبت داده شده است. البته با توجه به رویکرد مقاله و با توجه به سبک و سیاق کشف‌الاسرار، به دنبال جستجوی مجرم نیستیم بلکه چنانچه گفته شد و خواهد شد، تشخیص نیکی از بدی هدف و مشغله ماست نه تفکیک نیک از بد.

## قصه در قرآن

«قصص در نگاه قرآن عبارت است از بیان ماجراهای گذشته از حیث عبرت گرفتن و پی‌گیری و بیان یک حقیقت تاریخی از زوایای گوناگون، برای شکوفایی انسان از بعد هدایتی می‌باشد. لذا درصدد بیان ماجرا به‌طور کامل نیست، بلکه آن بخش‌هایی از ماجرا را برمی‌گزیند که هادی و مربی باشد» (اشرفی، ۱۳۸۵، ص ۱۱۰) قرآن، کتاب قصه و قصه‌گویی نیست، بلکه شالوده‌ای از سرگذشت گذشتگان، در اختیار همگان قرار داده تا انسان تمثیل‌گرا، همزادپندار، و راحت‌طلب، آسان بفهمد و عمیق درک کند. و آلا آن همه مقدمه‌چینی و وسواس در انتخاب پیامبر و دقت در چینش واژگان اعجاب‌آور قرآن، برای کتاب افسانه، دور از ذهن می‌نماید.

عیب کار از آنجایی شروع شد که با توجه به طینت انسان - سطحی‌نگری و موهوم‌گرایی - مسلمانان صدر اسلام و در نتیجه دیگر مسلمین، فقط به صورت ظاهری داستان توجه کرده، از جنبه‌های هدایتی آن فارغ شدند و خواستار کامل کردن داستان و دانستن زوایای تاریک و مسکوت آن گشتند. حال برای پر نمودن این خلاء دست به دامن دانشمندانی می‌شوند که در دین مادری خود، کتاب‌خوانده و آگاه بر مندرجات صحف خویش‌اند «برای دانستن کلیه این مسائل هیچ راهی بجز نقل از صحابه و تابعان وجود نداشت و متقدمان در این باره مجموعه‌های کاملی فراهم آوردند، ولی با همه اینها کتب و منقولات ایشان مشتمل بر غث و سمین و پذیرفتنی و مردود است و سبب آن این است که قوم عرب اهل کتاب و دانش نبودند، بلکه خوی بادیه‌نشینی و بیسوادی بر آنان چیره شده بود... آن وقت این‌گونه موضوعات را از کسانی می‌پرسیدند که پیش از آنان اهل کتاب بوده‌اند و آنها اهل تورات از یهودیان و کسانی از مسیحیان‌اند» (ابن‌خلدون، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۸۹۱) بنابراین در موضوعاتی که مربوط بود به آفرینش، موجودات خیالی، دیو و پری، پیامبران و نسب ایشان، ابراز نظر کرده، در مورد موجودات وهمی و خیالی، غیب‌گویی‌ها و خیالپردازی نمودند. به گفته ابن‌خلدون چون چنین موضوعاتی مربوط به احکام اسلام نبود و ربطی به احکام عملی شرع مقدس نداشت، به دنبال جستجو و کشف حقیقت نرفتند و کار تا آنجا پیش رفت که مفسران، کتاب خود را از این‌گونه خیال‌بافی‌ها انباشتند «بدتر آنکه همه این گویندگان یهود از عالمان ایشان نبودند و در میان ایشان بسیاری عامیان بی‌دانش بود که مانند اقوام دیگر انباری از افسانه و خرافات بودند و آنها را به نام معلومات مذهبی یهود عرضه می‌داشتند و مسلمانان هم با سهل‌انگاری آنها را بر حجم تفسیر می‌افزودند» (خزائلی، ۱۳۸۹، ص ۳۵۵)

## کشف‌الاسرار

کشف‌الاسرار «به دست ابوالفضل رشیدالدین المیددی که در نیمه اول قرن ششم هجری می‌زیسته است، تألیف شد و تاریخ تألیف آن سال ۵۲۰ هجریست... وی در تألیف کتاب خود در حقیقت به شرح کتاب خواجه عبدالله انصاری در تفسیر قرآن نظر داشته، یعنی همان کتاب که سیوطی بدان اشاره کرده» (صفا، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۹۳۰) با توجه به سال تحریر این تفسیر می‌توان نتیجه گرفت که میددی برای تدوین کتاب خویش، آثار گرانمایه بسیاری را که قبل از وی تدوین و تحریر شده بود، در اختیار داشت. او خود اذعان دارد که پس از مطالعه تفسیر خواجه عبدالله، آن را تفسیری بر سبیل ایجاز دیده، خواسته است که تفسیری مبسوط ارائه دهد، علاوه بر آن، تفاسیر اشخاصی چون محمد جریرالطبری (۳۱۰)، جارالله زمخشری (۵۳۸) حسین بن مسعود البغوی (۵۱۶)، علی بن ابراهیم بن هاشم القمی (۳۰۷)، شیخ طوسی (۴۶۰) و ابوالفتوح رازی (۵۳۵) و... قبل از وی بوده، احتمال دارد که نظری بر اینان داشته است.

تفاسیر دیگری تحت تأثیر کشف‌الاسرار و یا حداقل پس از آن نوشته شده است. چون این تفسیر، حاوی رموز صوفیه و لطایف عرفانی می‌باشد، منبع قابل اعتماد، جذاب و درویش‌پسندانه‌ای در اختیار عموم بود، بنابراین گوشه‌ای از تحکیم اسرائیلیات بر عهده‌اش می‌باشد، فرآیندی که شروع آن از سومریان و بابلیان شروع شده به یهود رسیده است و با ظهور دین مبین به اسلام رسوخ کرده است. «برخی مطالب یهودیت و نصرانیت چنان در اسلام رسوب کرده که رنگ خاص خود را به اسلام منتقل کرده و در مدتی دراز علمای دین بدون توجه به این غایله و نتایج شوم آن، آنها را به عنوان معارف اسلامی پذیرفته‌اند» (خزائلی، ۱۳۸۹، ص ۳۵۵) کشف‌الاسرار نیز حلقه‌ای از این زنجیر بود تا داستان‌های اسرائیلی به دیگر متون تفسیری و علی‌الخصوص به تصوف و عرفان راه یابد و رفته‌رفته رنگ و بوی اسلامی و عرفانی گیرد. چنانچه در ادامه نشان خواهیم داد اسرائیلیات با رعایت سیر سلسله مراتبی خویش، از تورات و انجیل و خرافه‌ها آغاز شده، از طریق زبان صحابه وارد تفاسیر گشته، به تفسیر منظور نظر ما نیز علاوه شده است. پس با ریشه‌یابی سعی بر این است بابتی برای ادامه راه گشوده شود تا در آینده تأثیرپذیری عرفان از تفاسیر قرآن، به خصوص تفسیر عرفانی خواجه عبدالله انصاری مورد مذاقه بیشتر قرار گیرد.

### تنزیه نوح

پیامبران و برگزیدگان حضرت احد نیز، افرادی زمینی هستند که مقام ایشان لاریب از معصومین ساکن حضرت هو والاطر و رشک برانگیزترند. این عقیده از قرآن و سخنان پاک نبوی مستفاد می‌شود ولی دانشمندان ادیان کتابی، دانسته یا نادانسته، هرازگاهی، افکار و عقاید و اعمالی بر پیامبران، نسبت داده‌اند که حتی افراد عادی زمینی، نیز از اندیشیدن و عمل بدان، ننگ دارند.

شاهد مدعی: در تورات نسبت ناروای شرب خمر به حضرت نوح وارد کرده‌اند در صورتی‌که از امام صادق(ع) و امام رضا(ع) نقل شده است که «ابعث الله نبیاً قطّ الا بتحریم الخمر» (شیرازی، بی‌تا، ص ۳۵) مفسّرین قرآن و بخصوص میبدی، هرچند از داستان‌های اوهامی دانشمندان یهود استفاده کرده‌اند اما از زبان‌درازی کج‌اندیشان تبعیت ننموده، چنان می‌نماید که درباره این پیامبر عظیم‌الشأن نسبت به دیگر پیامبران، که در جای دیگر بررسی خواهیم کرد، ادب نگاه‌داشته است.

حال به نمونه‌ای از تعظیم و تمجیدهای مندرج در کشف‌الاسرار می‌پردازیم تا روشن شود که مقام نوح نبی در ذهن و اندیشه و قلم میبدی تا چه اندازه است. پس از ذکر اسرائیلیات وارده بر داستان نوح(ع)، روشن شد که تعارض‌های نهان و آشکار، یا در اثر سهل‌انگاری، یا به خاطر عدم درک نویسنده‌ای که زیرسلطه احادیث جعلی قرار گرفته، رخ داده است. در نهایت، با بررسی عرفان متأثر از اسرائیلیات، خواهیم دید که اگر این لغزش‌های اسرائیلی نبود چهره کشف‌الاسرار به مراتب روشن‌تر از امروز می‌بود.

### تعظیم نوح از زبان میبدی

«اساس انبیاء نوح بود» (میبدی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۹) «خداوند نوح را فراپیش انبیاء داشت که نوح، ابوالبشر بود. اوّل پیغامبران شریعت بود و اوّل کسی که دعوت کرد و مشرکان را بیم داد نوح بود، اول کسی که امت وی را عذاب کردند به دعاء وی، نوح بود. معجزت وی در نفس وی بود که وی را هزار سال عمر بود. که یکتای موی سفید نگشت [سفیدی مو از حضرت ابراهیم شروع شد که آن را تعبیر به وقار کرده‌اند] (همان، ج ۷، ص ۴۷۱) قوت وی ساقط نشد. هم در شب دعوت کرد، هم در روز، هم در نهان، هم در آشکارا، در روش خویش مقام شکر داشت، که برترین مقام است. اول کسی که به رستاخیز از خاک برآید بعد از مصطفی (ص)،

## تأثیر اسرائیلیات بر عرفان کشف‌الاسرار در داستان زندگی نوح (ع)/ ۱۲۳

نوح باشد» (همان، ج ۲، ص ۷۶۶) «خداوند نوح را اجابت دعوت ارزانی داشت» (همان، ج ۱، ص ۲۶۸) نوح اول کسی بود که دستور تحریم امهات و اخوات و بنات بر وی صادر شد (همان، ج ۹، ص ۱۰)

### تعظیم نوح از زبان عهدین

«نوح یکی از کسانی است که به خدا ایمان داشت. وقتی خدا به او فرمود که سرنوشت هولناکی در انتظار مردم بی‌ایمان است، او سخنان خدا را باور کرد. با اینکه هنوز هیچ نشانه‌ای از طوفان نبود اما او بدون فوت وقت، یک کشتی ساخت و خانواده خود را نجات داد. ایمان نوح در نقطه مقابل گناه و بی‌ایمانی مردم دنیا قرار داشت. در اثر همین ایمان بود که نوح مقبول خدا گردید» (عبرانیان، باب ۱۱، جمله ۷) «نوح راه راست خدا را اعلام می‌کرد» (نامه دوم پطرس، باب ۲، جمله ۵) «خداوند نوح و پسرانش را برکت داد و به ایشان فرمود: بارور و زیاد شوید و زمین را پر سازید» (پیدایش، باب ۹، جمله ۱)

### نسب نوح

نسب نوح مطابق تورات، چنین بیان شده است: نوح بن لمک بن متوشلح بن خنوخ بن یارد بن مهللئیل بن قینان بن انوش بن شیت بن آدم (پیدایش، باب ۵). در ذکر نسبت نوح، منابع اسلامی و بخصوص کشف‌الاسرار نیز از کتب عهدین تبعیت کرده‌اند، نسب‌شناسان اسلام پا را فراتر گذاشته و نام مادر نوح را نیز ثبت کرده‌اند «هیجیل بنت لأموش ابن متوشلخ بنت عمه و کانا مسلمین علی مله ادریس(ع)» (میبدی، ۱۳۸۲، ج ۱۰، ص ۲۴۲) اما آنچه منابع ما را متمایز و دستخوش نفوذ اسرائیلیات می‌نماید، وجه تسمیه نوح است.

تورات، معنای نوح را «آسودگی» (راحت) ذکر کرده است (پیدایش، باب ۵، جمله ۳۱) (هم هاکس، ۱۳۸۳، ذیل نوح) یا «نوح اسمی است اعجمی معرب ولی به واسطه خفت و ساکن بودن حرف وسط آن و به واسطه شباهت زیاد آن با الفاظ عربی منصرف است» (خزائلی، ۱۳۸۹، ص ۶۴۱ هم میبدی، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۳۷۵) شباهت واژه، مفسرین را بر آن داشته که معانی جدیدی بر اسم بتراشند. مانند اینکه نوح را ساکت یا سکن معرفی کرده‌اند اما به دلایلی بعداً نوح گردید «فسمی نوحاً لانه کان ینوح علی نفسه» (میبدی، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۳۷۵ هم ج ۱۰، ص ۲۳۷) «او را نام نوح نهادند لکنه نیاحته علی قومه بعدما اغرقوا» (همان، ج ۴، ص ۳۱۸) جهت اثبات نوحه نوح بر نفس و پیروان و امت خویش، دست به دامان حدیثی از

پیامبر، منقول از عمر خطّاب می‌شود. داستان از این قرار است که روزی یکی از نوادگان ابلیس بر پیامبر و جمعی از صحابه گذر کرد. پس از معرفی خود و ابراز توبه و قبولی آن به درگاه الهی از نوحه نوح می‌گوید و میبیدی وجه تسمیه نوح را با استناد به این خبر موثق می‌داند «گریستن وی بر قوم خویش از خبر هامة بن‌الهییم بن‌لایس بن ابلیس معلوم شد» (همان، ص ۳۱۹) البته در حدّ معقول و بدون شاخ و برگ، در متون شیعی هم این‌گونه وجه تسمیه‌ها مشاهده می‌شود از جمله «و معنی نوح: آنکه کان ینوح علی نفسه و بکی خمس مائه عام، و نحی نفسه عما کان فیه من الضلالة» (شیخ صدوق، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۱۰۸)

«و هب گوید نوح مردی درودگر بود، باریک چهره بود با ریش دراز و چشمانی سیاه‌حدقه و در سرش کشیدگی و درازی بود» (مقدسی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۴۲۱) نظر وهب منبّه، اسرائیلیات پرداز زبردست، به کتاب تاریخ راه یافته است «نوح مردی نجار و گندم‌گون، ریش باریک، سرش دراز و چشمانش بزرگ، ساقهایش باریک و بدنش فربه، نافش بزرگ، ریشش دراز و پهن بود، او بلند قامت و تنومند بود، مردی غیور و دارای غیرت و غضب بود» (عمازاده، ۱۳۸۶، ص ۲۰۰) دانشمندان اهل تورات برآنند که جزئیات خلقت نوح و دیگر پیامبران را ذکر نمایند. این امر باعث جدل گشته، در نتیجه فهم عوام و خواص، از معنای اصلی قرآن و آیات الهی منحرف می‌گردد «او در زمان حیات آدم متولد شده بود، آدم گفت: بارخدایا تا کی در رنج و بدبختی باشم؟ خداوند گفت: تا آنگاه که فرزندی ختنه شده برای تو زاده شود و سپس نوح بعد از ده بطن متولد شد. آدم در آن هنگام هزار سال و پنجاه سال کم داشت» (مقدسی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۴۲۱) با محاسبه سن بنی‌آدم مذکور در باب ۵ سفر پیدایش این امر امکان ندارد زیرا آدم بایستی ۱۰۵۶ ساله می‌بود.

### کشتی نوح

«کانت هی اول سفینه فی الدنیا، علم صنعتها جبرئیل نوحاً و کان نوح نجّاراً» (میبیدی، ۱۳۸۲، ج ۹، ص ۳۹۰. هم ج ۳، ص ۶۴۵) «آموزگار این صنعت در میان مردم نوح بوده است و بدان هنر کشتی نجات را ایجاد کرد... از این‌رو واقعه نوح را چنان تعبیر کرده‌اند که گویا وی نخستین کسی است که صنعت مزبور را به دیگران آموخته است» (ابن‌خلدون، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۸۱۵)



«اما تو ای نوح، با چوب درخت سرو یک کشتی بساز و در آن اتاق‌هایی درست کن. درزها و شکاف‌های کشتی را با قیر بپوشان. آن را طوری بساز که طولش ۳۰۰ ذراع، عرضش ۵۰ ذراع و ارتفاع آن ۳۰ ذراع باشد. یک ذراع پایین‌تر از سقف، پنجره‌ای برای روشنایی کشتی بساز. در داخل آن سه طبقه بنا کن و در ورودی کشتی را در پهلوی آن بگذار» (پیدایش، باب ۶ جملات ۱۶-۱۴) این مختصات سازه کشتی زیربنای بال و پر آن گشته است «در مدارشها قصه ساختن کشتی و طول و عرض و ارتفاع آن مذکور است و اصحاب قصص اسلامی هم‌گویا از تصورات و تخیلات یهود الهام گرفته و درباره کشتی نوح به تفصیل سخن گفته‌اند» (خزائلی، ۱۳۸۹، ۶۴۳) تفاوت جزئی در منابع اسلامی و توراتی مشهود است به نحوی که نوع چوب و درخت استفاده شده در ساخت کشتی در تاریخنامه طبری، ساج، و در تورات و تفاسیر مربوط به آن سرو یا سدر می‌باشد «خدای نوح را فرمود تا درخت ساج بکار، چون بزرگ شود و درخت گردد من ایشان را هلاک کنم» (طبری، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۹۵) سپس نتیجه می‌گیرد حداقل تا چهل سال بلا نخواهد آمد. شبیه این تعبیر میبیدی می‌نویسد «جبرئیل آمد و تخم ساج آورد و گفت این را بکار تا درخت روید و از آن کشتی ساز» (میبیدی، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۳۸۵) در حالی که طبری تلویحاً بر علم نوح اذعان دارد: او می‌داند ساج کی درخت تناوری خواهد شد. پس درخت ساج موجود بوده است و آوردن جبرائیل از بهشت، حشو است.

منابع اسلامی از نقشه تورات پیروی کرده، گاهی بر قدوبالای آن افزوده‌اند «درازنای کشتی هزار و دویست ارش بود و پهنای وی شصت ارش» (طبری، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۹۶) یا «هزار و دویست گز طول آن بود و ششصد گز عرض آن و سی گز ارتفاع آن و «قیل طولها ثلثمائیه ذراع و عرضها خمسین ذراعاً و بابها فی عرضها» (میبیدی، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۳۸۵) جهت اثبات این مدعا و ترسیم دقیق مختصات کشتی و تفهیم احوال ساکنان آن، دست به دامان معجزه می‌شوند بدین ترتیب که عیسی (ع)، سام فرزند نوح را پس از گذشت سالیان زنده کرده، از مایه طوفان می‌پرسد. از زبان سام بن نوح «کان طولها الف ذراع و مائتی ذراع و عرضها ستمائیه ذراع» (همان، ص ۳۸۸) حدیث زنده شدن سام بن نوح به دست عیسی مریم، با آن همه طول و عرض، هیچ‌گونه پند و اندرز و بار معنایی ژرفی ندارد؛ یعنی پیامبر خدا، پسر پیامبر نوح پیامبر را با اعجازی والا از گور بیرون آرد و هیچ نپرسد الا افسانه!

در اکثر منابع بر سه طبقه بودن کشتی که بین انسان و چهارپایان و مرغان تقسیم شده بود، تأکید شده است (همان، ص ۳۸۶ هم طبری، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۹۶) «به موجب منظومه بابلی

کشتی دارای هفت طبقه است و داخل هر طبقه عرضاً به ۹ قسمت شده است» (خزائلی، ۱۳۸۹، ص ۶۴۴) «چنین کشتی، مناسب برای سوار شدن نیست؛ زیرا کشتی سالم و بی عیب نیست! پس مناسب آن است از این حشویات و زوائد صرف نظر کنیم و به آنچه خدای متعال در کتابش درباره ساختن کشتی نوح نقل کرده، اعتماد کنیم و در جزئیات که نه قرآن کریم و نه روایات صحیح به شرح آن نپرداخته اند غور نکنیم (تفسیر روح المعانی، ۱۲، ۵۰)» (محمدقاسمی، ۱۳۸۸، ص ۲۷۲) «کشتی نوح دارای دو بال بود و ایوان کشتی در زیر بال‌های آن بود (تفسیر درالمنثور، ۳، ۳۲۷)» (همان، ص ۲۷۱) احتمال دارد سیوطی، شوخی مولانا جلال‌الدین را جدی گرفته، برای کشتی بال ساخته است «نوح اندر بادیه کشتی بساخت / صد مثل گو از پی تسخر بتاخت / آن یکی می‌گفت این کشتی بتاز / و آن یکی می‌گفت پرش هم بساز» (مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۹۸، به نقل از فرهنگ تلمیحات شمیسا)

### ساکنین کشتی

«اول حیوانی که وارد کشتی شد مورچه بود و آخرین حیوان، خر، زیرا ابلیس بدم خر چسبیده بود» (خزائلی، ۱۳۸۹، ص ۶۴۴) «اول ما حمل نوح فی الفلک من الدواب الذرة و آخر ما حمل الحمار، فلما دخل الحمار و دخل صدره تعلق ابلیس بذنبه» (مبیدی، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۳۸۹) مطابق با کشف‌الاسرار «نوح گفت ای ملعون درآی زودتر. نوح خر را خواست که اندر آید. ابلیس با او اندر آمد. نوح ابلیس را گفت: ای ملعون چرا اندر آمدی؟» (طبری، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۹۸) گفت: «الم تقل ادخل» (مبیدی، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۳۸۹) پس از مجادله‌ای بین نوح و ابلیس، انتهای کشتی مسکن او و اولادش می‌شود. در همین جاست که نوح توبه وی را شرط سوار شدن بر کشتی ذکر می‌نماید. «قال [ابلیس]: سل ربک هل لی من توبه - قال [الله]: فقیل له ان توبته ان یسجد لقبر آدم، فقال: ترکته حیاً و اسجد له میتاً؟» (همان، ج ۱، ص ۱۴۶) ظاهراً وجود دیو و جن در کشتی نوح سابقه دارد «دیوی را در آوردند نیمه تن مانند سگ و خرطومی دراز، نیمه تن چون آدمی، [سلیمان نبی] گفت: چه نامی؟ گفت: مهرین بن هفاف و من در کشتی نوح بوده‌ام و عمل من آنست کی سرود گویم و یار خماران باشم» (طوسی، ۱۳۸۷، ص ۴۸۶) پس از ذکر سوار شدن ابلیس بر کشتی، مبیدی ظاهراً متوجه شده، تعبیر دلچسب و عقلانی به نظر نمی‌آید. پس اصلاح می‌نماید که ابلیس و فرزندانش سوار بر بادها شده، در هوا حرکت کردند تا آب از آسیاب افتاد (مبیدی، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۳۸۹)

## تأثیر اسرائیلیات بر عرفان کشف‌الاسرار در داستان زندگی نوح (ع)/ ۱۲۷

«مار و کژدم آمدند، گفتند: یا نوح ما را درنشان در کشتی، نوح گفت: نشانم که سبب مضرّت و بلیت‌اید، گفتند: با تو عهد کردیم که هرکه نام تو برد، او را نگریم و نرنجانیم» (همان) سپس به استناد همین داستان، برای دفع شرّ مار و کژدم، تلاوت آیات ۸۱ - ۷۹ سوره مبارکه صافات را پیشنهاد می‌نماید.

### مرضی جدید، مخلوقی نو

مردم از حضور و تقارن شیر با حیوانات اهلی در بیم شدند، نوح دعا کرد، خداوند بر شیر مرض تب نوبه عارض نمود و این اولین مرض حمّی بود که در زمین به وجود آمد (ابن‌کثیر، بی‌تا، ص ۶۲) دو مخلوق دیگر در کشتی پیدا شدند؛ یعنی خوک و گربه. میدی این داستان را در ادامه زنده شدن سام بن نوح به دست عیسی (ع) ذکر کرده است. زمانی که فضولات مردم و چارپایان در کشتی جمع شد و «نوح را از آن اندوه آمد و مردم به رنج رسیدند خدای فرمود که دست بر پشت پیل فرو مال و خوک از ڈبر پیل فرود آمد تا آن همه پلیدی‌ها را بخورد... موش به کشتی اندر بسیار شد و طعام مردمان همی خورد و بیم آن بود که کشتی سوراخ کند. دست بر سر شیر فرومالید، شیر عطسه‌ای داد، گربه از بینی شیر فرو افتاد تا آن همه موشان را بخورد» (طبری، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۹۹. هم میبیدی، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۳۸۸) «چون طوفان نوح بود، جانوران را در کشتی آورد، خوک را گوش بمالید، خون بچکید، از آن موش را بیافزید، گوش شیر بمالید، خون بچکید، گربه را از آن بیافزید. موش کشتی را سوراخ می‌کرد گربه وی را بگرفت» (طوسی، ۱۳۸۷، ص ۵۹۶)

این مطلب در شعر فارسی هم انعکاس گسترده‌ای یافته‌است بویژه در شعر خاقانی «زاده طبع منند اینها که خصمان منند / آری آری گربه هست از عطسه شیر ژیان» (خاقانی، ۱۳۸۸، ص ۳۲۸) یا «چرخ به هر سان که هست زاده شمشیر توست / گربه به هر حال هست عطسه شیر عرین» (همان، ص ۳۳۵) نیز مولانا می‌گوید «همچو گربه عطسه شیری بدم از ابتدا / بس شدم زیر و زبر کو گربه در انبان نهاد» (مولوی، ۱۳۵۵، ج ۲، بیت ۷۸۶۹) یا «گربه جان عطسه شیر ازل / شیر لرزد چون کند آن گربه مو» (همان، ج ۵، بیت ۲۳۶۲۲)

### نوح و ادامه نسل

پس از چهل سال که خداوند باران نبارانیده بود و زنان قوم نوح عقیم شده بودند، بلای طوفان نازل شد. (مبیدی، ۱۳۸۲، ج ۱۰، صص ۲۳۸ و ۲۴۲) ترسیم وضع قبل از طوفان به خاطر آن است که:

۱. کودکان بی‌گناه عذاب نینند.

برای حلّ این شبهه که فرزندان چه گناهی داشته‌اند که به گناهان پدران عقوبت مرگ را بچشند، گفتیم خداوند زنان و مردان را به مدت چهل سال عقیم نمود که البته صبغه قرآنی ندارد بلکه خواسته‌اند به زعم خویش آبروی خدا را بخرند!! جایی دیگر چنین آمده است که کودکان پیشاپیش مردند به همراه جانوران و یا گفته‌اند «هرچه از فرزندان غرق شدند به گناه پدرانشان بوده؟ [نه] چنین نیست... بر اثر گناهشان نبود، بلکه اجلشان فرا رسیده بود» (مقدسی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۴۲۲)

۲. نسل بنی‌بشر قطع و ادامه تناسل، وابسته به سرنشینان کشتی و از مجاری ایشان توالد صورت پذیرد چنانکه تورات عقیده دارد «خدا تمام موجودات زنده را از روی زمین محو کرد، بجز نوح و آنانی که در کشتی همراهش بودند» (پیدایش، باب ۷، جمله ۲۳)

تورات به صراحت، متعدد اعلام کرده که سرنشینان کشتی، نوح و همسرش، پسران ثلاثه و همسرانشان بودند. (همان، جمله ۷) منابع اسلامی خواستند، ایشان را به ۸۰ نفر برسانند ولی در نهایت، منابع اسلامی منطبق با تورات شده، تعداد سرنشینان کشتی را طبق گفته تورات، سرشماری می‌نماید. گاهی منابع اسلامی کشتی هشتاد نفری را قبول می‌نماید، اما به خاطر دلخوشی سران اسرائیلیات می‌گویند: ادامه نسل بشر از این سه فرزند است. در این راستا روایتی از ابن‌عباس نقل می‌کند بدین مضمون «زمانی که نوح و ساکنین آن از کشتی خارج گشتند تمامی سرنشینان اعم از مرد و زن، به غیر از نوح و فرزندان و همسرانشان، مردند» (مبیدی، ۱۳۸۲، ج ۸، ص ۲۷۷) با این نظر خواهان رعایت گفته تورات است مبنی بر ادامه نسل بنی‌بشر از اجداد ایشان؛ یعنی از فرزندان نوح. به عبارتی دیگر فرزندان قایل به کلّ از صفحه روزگار محو شدند.

«خلاف است میان علما که عدد ایشان که با نوح در کشتی بودند چند بود؟ ابن‌اسحق گفت: ده کس بودند از مردان: نوح و سه پسر و شش کس دیگر، و زنان ایشان. قتاده، ابن جریح و محمد کعب القرظی گفتند: هشت کس بودند: نوح و زن وی و سه پسر: سام و حام و

یافت و زنان ایشان. ابن عباس گفت: هشتاد کس بودند چهل مرد و چهل زن. رب‌العالمین همه را عقیم کرد که از ایشان نژاد نه پیوست» (همان، ج ۳، ص ۶۴۷) «اما روزی که طوفان شروع شد، نوح و همسر و پسرانش، سام و حام و یافث و زنان آنها داخل کشتی بودند» (پیدایش، باب ۷، جمله ۱۳) میدی نیز قول صحیح‌تر را مقارن با تورات می‌داند «درست‌تر آنست که در کشتی کم از ده تن بودند، نوح بود و زن وی و سه پسر و زنان ایشان» (میدی، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۳۸۷)

چنانکه گفتیم خداوند همه مردان و زنان کشتی نوح را هم قبل از طوفان و هم حین طوفان عقیم کرده بود اما در کشتی لغزشی رخ داد و پسری از فرمان پدر، مبنی بر عدم نزدیکی با زنان تمرّد کرد که باعث سیاه‌پوست شدن خود و بخشی از اهالی زمین - نسل حام - گردید «اصاب حام امرأته فی السفینه فدعا نوح ان تغیر نطفته فجاء بالسودان» (همان) یا با این مضمون «روزی نوح خفته بود و عورت او ظاهر شده. حام بر آن بگذشت، بخندید و او را نپوشید. حق تعالی بدین سبب پیغمبری از نسل او ببرید و نسل او به چهره سیاه گردانید پس یافث بر آن بگذشت، نپوشید اما نخندید. سام بر آن بگذشت آن را بپوشید حق تعالی بدین سبب پیغمبری به نسل او رسانید» (مستوفی، ۱۳۸۷، ص ۲۵) «جنس سیاهان همه از فرزندان این هفت برادر [فرزندان حام] هستند» (میدی، ۱۳۸۲، ج ۸، ص ۲۷۷) «برخی از نسب‌شناسان که از دانش طبایع کاینات بیخبراند توهم کرده‌اند که سیاه‌پوستان از فرزندان حام بن نوح‌اند و از این‌رو سیاه‌پوست می‌باشند که نفرین کرده پدر می‌باشند و بر اثر آن نفرین سیاه‌روی شده‌اند و خداوند اعقاب حام را به بندگی و رقیّت اختصاص داده است. و در این‌باره حکایتی همچون خرافات افسانه‌سرایان نقل می‌کنند» (ابن‌خلدون، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۵۲) احتمال می‌دهیم این داستان‌ها را برده‌داران به‌خاطر منافع شخصی ساخته، از آن سودهای مالی فراوانی برده‌اند. پسر مذکور، حام، همانی است که داستان زشتی در تورات نسبت به او مرقوم است که در آن گناه شرب خمر به نوح نسبت داده شده است، «نوح به کار کشاورزی مشغول شد و تاکستانی غرس نمود. روزی که شراب زیاد نوشیده بود، در حالت مستی در خیمه‌اش برهنه خوابید. حام، پدر کنعان، برهنگی پدر خود را دید و بیرون رفته به دو برادرش خبر داد. سام و یافث با شنیدن این خبر، ردایی روی شانه‌های خود انداخته عقب‌عقب به طرف پدرشان رفتند تا برهنگی او را نبینند. سپس او را با آن ردا پوشانیدند وقتی نوح به حال عادی برگشت و فهمید که حام چه کرده است، گفت: کنعان ملعون باد. برادران خود را بنده بندگان باشد، خداوند سام را برکت دهد و

کنعان بنده او باشد، خداوند یافت را برکت دهد و او را شریک سعادت سام گرداند و کنعان بنده او باشد» (پیدایش، باب ۹، جملات ۲۵-۲۰) احتمال می‌رود این داستان به گونه‌ای در منابع اسلامی آمده تا علاوه بر اصلاح زشتی متن، لعنتی بودن پسر نوح را از قلم نینداخته، دلیلی بر سیاه بودن سیاهپوست‌ها بترشد. پس داستان تورات بدین گونه اصلاح می‌شود «در کشتی مردان از زنان و حیوانات نر از حیوانات ماده جدا بودند زیرا حفظ عفاف برای آدمیان و بر حیوانات واجب بود و مابین آدمیان، حام یا بقولی یافت این نهی را فراموش کرده و از این جهت رنگ پوستش سیاه شده است» (خزائلی، ۱۳۸۹، ص ۶۴۵)

شرب خمر پیامبران، در اذهان اهل کتاب، امری عادی است! چنانکه در تفاسیر تورات، داستانی نسبت به این موضوع آمده است که در آن نوح پس از غرس تاکستان، با ابلیس برخورد می‌کند و او از فواید انگور و شراب می‌پرسد. با نوح شریک شده، گوسفندی می‌آورد و خونس را در پای تاک می‌ریزد، این امر در مورد شیر، خوک و میمون ادامه می‌یابد. سپس به صورت تمثیل، پند و اندرز می‌دهد «انسان، پیش از آنکه شراب بنوشد، مانند گوسفند ساده و بی‌آزار، و همچون میش در مقابل پشم‌چینان آرام و خاموش است، اگر به اعتدال بنوشد، مانند شیر شجاع، اگر بیش از اندازه بیاشامد، همچون خوک می‌شود و خود را در پلیدی‌ها می‌غلطاند، وقتی کاملاً مست گردد، مثل میمون می‌شود: برپا می‌خیزد و می‌رقصد و مسخره‌بازی می‌کند... (میدراش تنحوما نوح، ۱۳)» (کهن، ۱۳۸۲، ص ۲۵۲)

#### همسر و پسر نوح

به استناد آیه ۱۰ سوره مبارکه تحریم «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ» «زوجه نوح و العه نام دارد و گناه او این بود که نوح را به مردم مجنون معرفی کرده است» (خزائلی، ۱۳۸۹، ص ۶۴۴) «منظور از این اهل که قرار شد هلاک گردند یکی همسر خائن آن جناب بوده» (طباطبایی، ۱۳۸۳، ج ۱۰، ص ۳۴۱) به بیان دیگر به دلیل رعایت مفاد تورات، درباره همسر نوح نیز داستان‌های ضدّ و نقیض ذکر کرده‌اند. چنان که مستند است که نوح با همسرش سوار کشتی و به سلامتی از آن پیاده شدند که این امر منطبق با تورات و منابع یهود می‌باشد همچنین در منابع اسلامی نیز دیده می‌شود (ابن کثیر، بی‌تا، ص ۶۹)

## تأثیر اسرائیلیات بر عرفان کشف‌الاسرار در داستان زندگی نوح (ع) / ۱۳۱

اما پسر نوح که با ایشان ایمان نیاورد و سوار کشتی نشد «اسمه کنعان و قیل یام و قیل عرویا» (میبدی، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۳۹۰) از این پسر در تورات نامی نیامده است بلکه کنعان نوه نوح و پسر حام است و ملعون نوح و خداوند گشت به خاطر لغزش پدر.

دعوت مصرانه نوح از فرزندش باب جدیدی شد برای ورود اسرائیلیات پردازان، یعنی گویند که نوح چرا کافر را به کشتی خواند، چرا با الحاح از خدای خواست تا او را همانند دیگر اهل و عیالش داخل در کشتی نماید یا اینکه پسر نوح منافق بود و پدر از همه عیوب مبرا. ایشان نفاق پسر نوح را، چگونه توجیه می‌کنند و ادله بر اثبات ادعایشان چیست؟ چنین استناد می‌نمایند، نوح پسر منافق خویش را که اظهار ایمان می‌کرد، شناخت و به کشتی دعوت نمود، که اگر از «ایمان وی نومید بودید او را نخواندید» (همان، ص ۳۹۱) در حالی که نص صریح قرآن بدین منوال است «وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَتَادِي نُوحًا ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْرَلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَب مَعَنَا وَلَا تَكُن مَعَ الْكَافِرِينَ» (هود ۴۲) «نوح می‌پنداشته که استثناء [و اهلک] اَلَا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ] تنها مربوط به همسرش است، بدین جهت خدای تعالی آن را برایش بیان کرده، فرمود که او اهل تو نیست او عملی غیر صالح است، بعد از این بیان الهی فهمید که فرزندش نیز از کسانی است که ظلم کرده» (طباطبایی، ۱۳۸۳، ج ۱۰، ص ۳۴۱) از استدلال نتیجه می‌گیریم که پسر نوح کفر آشکاری نداشت، به خاطر اینکه پدر طی چندین سال از گناه وی بی‌اطلاع بوده است. عقوبت آن به دلیل گناهی است و ظلمی که هیچ کس جز خدا به تصریح حضرتش، از سرّ خبر ندارد «برای آن جناب کفر فرزند ثابت نشده بود، بلکه اهل آن جناب حتی همین فرزندش (البته غیر از همسرش) به ظاهر مؤمن بودند و اگر پسر سوار کشتی نشده و دستور پدر را مخالفت کرد، صرف این مخالفت، کفرآور نیست بلکه تنها معصیتی است که مرتکب شده بود» (همان، ص ۳۵۰) حال کافر بودن پسر نوح نیز مستفاد نمی‌شود. زیرا طبق فرمایش قرآن، نوح در گفته: با کافرین مباش «ولاتکن مع الکافرین». خداوند درباره گناه پسر فرموده است «انه عمل غیر صالح» (هود ۴۶) نسبت ناروا دادن حتی به کسی که مورد غضب خداوند باشند، عملی شنیع و منافی احکام شرع مقدس می‌باشد. همچنین دعوت نوح از فرزند، جهت ایمان آوردن و سوار شدن بر کشتی، وظیفه هدایتی نوح است که فرزند نیز شامل این هدایت می‌باشد.

احتمالاً اهل تورات حدیثی از زبان علی (ع) جعل کرده‌اند بدین مضمون «او پسر نوح نیست بلکه پسر همسر دیگرش بود زیرا نگفت منی بل گفت من اهلی» (میبدی، ۱۳۸۲، ج ۴،

ص ۳۹۲) و خواسته‌اند که سه پسری نوح را منطبق بر تورات تثبیت کنند. در حالی که صراحت قرآن بر پسر نوح بودن وی تأکید دارد. دست میبیدی مریزاد که از قول مفسرینی که در مورد همسر نوح، تهمت ناروای زنا اندیشیده‌اند دوری کرده است و احتمالاً حدیث فوق نیز در تخفیف اثرات اندیشه ذیل باشد «از ابن جریر نقل شده که می‌گفت: نوح فرزندش را می‌خواند - که سوار بر کشتی شود - و گمان می‌داشت که او فرزندش است در حالی که او - فرزند واقعی وی نبود و - بر فراش نوح زاده نشده بود و همسر نوح به وی خیانت ورزیده بود و در همین مورد است که خداوند فرموده: «فخانتاهما» [سوره تحریم ۱۰] زن لوط و نوح به آن دو پیامبر الهی خیانت ورزیدند» (محمدقاسمی، ۱۳۸۸، ص ۲۸۴)

پسر مورد منازعه طبق روایت قرآن خواهان پناه‌گیری در کوه‌ها بود اما طبق روایت داستان‌سرایان، خانه‌ای شیشه‌ای برای خویش ساخته بود تا هنگام طوفان در آن پناه گیرد. خداوند بر او بول را مسلط می‌نماید و او آنقدر بول می‌کند که فضای محفظه پر می‌شود و او را غرق می‌نماید. میبیدی در مقام نتیجه‌گیری از این داستان، خواهان آن است بگوید که هیچ دیواری مانع تقدیر الهی نیست «لأنه لامفر من القدر» (میبیدی، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۳۹۱) غرق شدن در بالای کوه مرتفع و امان ندادن بلندی از گزند آب، خود نفوذ تقدیر الهی را اثبات می‌کرد، چه نیازی به آن همه تهمت و افترا بود! بهرحال هرگونه داستانی خارج از قرآن، که حدیث معتبر آن را اثبات نکند از نظر ما اسرائیلیات است و این‌گونه داستان‌ها اگر از حدود ادب انسانی و معرفت الهی خارج نشود و حداقل نتیجه‌ای اخلاقی و تربیتی داشته باشد، می‌تواند در طبقه‌بندی رمان و داستان خوب جای گیرد و تنها راه‌حل آن، که بتوان هم داستان را ذکر کرد و هم از آن برداشت اخلاقی داشت، نکره آوردن قهرمان داستان است، همانگونه که در حکمت ادب فارسی مشاهده می‌شود و بسیار مؤثر است و هیچ شائبه‌ای بر ذهن خواننده در مورد پیامبران الهی برجای نمی‌گذارد. به قول مولانا «خوشتر آن باشد که سر دلبران / گفته آید در حدیث دیگران» ولی نسبت دروغ آن به پیامبران، حتی اگر داستان‌ها در محدوده ادب اسلامی هم باشند، محلی از اعراب ندارند.

### پس از طوفان

نوح خواست مطلع شود از خشکی زمین. به نقل از تورات، «کلاغی رها کرد، ولی کلاغ به داخل کشتی باز نگشت، بلکه به این سو و آن سو پرواز کرد تا زمین خشک شد» (پیدایش،



### تأثیر اسرائیلیات بر عرفان کشف‌الاسرار در داستان زندگی نوح (ع)/ ۱۳۳

باب ۸، جملات ۹-۸) مطابق آن، کلاغ پس از پرواز، روی جسدی - معلق روی دریا - نشست و بازنگشت، پس ملعون نوح گشت (مبیدی، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۳۹۴. هم طوسی، ۱۳۸۷، ص ۵۴۱) پس از آن بنا به گفته سفر پیدایش، کبوتر را نامزد پیدا کردن خشکی نمود اما او پس از پیدا نکردن آثار خشکی در روی زمین، به کشتی بازگشت. هفت روز گذشت و «همان کبوتر را رها نمود. این بار، هنگام غروب، کبوتر در حالی که برگ زیتون تازه‌ای به منقار داشت، نزد نوح بازگشت. یک هفته بعد، نوح باز همان کبوتر را رها کرد، ولی این بار کبوتر بازنگشت» (پیدایش، باب ۸) مطابق آن، مفسرین قرآن، آورده‌اند که کبوتر بازگشت، برگ زیتونی به منقار، در حالی که پایش گلی شده بود. پس فهمیدند که همه جای زمین خشک گشته است. نوح کبوتر را بارک‌الله گفته، برایش در میان مردم، عزت و مقبولیت آرزو کرد، زیرا او علی‌رغم وسوسه نفس خویش به کشتی بازگشت. (مبیدی، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۳۹۴) «کبوتر پیامد و بر روی زمین بنشست و پای به آب اندر نهاد، موی از پایش بشد از شوری آب و پایش سرخ گشت. آب بر روی زمین آنقدر مانده بود که پای او سرخ مانده است» (طبری، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۹۹) و خداوند برای پاداش وی، طوقی زینتی بر گردنش آویخت (مبیدی، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۳۸۹)

شاید نامهرسانی کبوتر، ریشه‌ای اساطیری داشته، یا کبوتر به سبب خبررسان بودنش، در این اسطوره جای گرفته است. در برهان قاطع آمده است، کبوتروار آب، کنایه از پایاب، و آن جایی باشد از رودخانه که پیاده توان گذشت. به نظر می‌رسد با نقش اسطوره‌ای کبوتر، به عنوان مژده‌رسان ساحل و خشکی در ارتباط باشد.

### داستان‌هایی دیگر از نوح

می‌گویند که مادری صاحب طفل از قوم کافرین، هنگام طوفان، فرزندش را بالای کوه می‌برد. سپس او را روی بازو و بالای سر بلند می‌نماید تا از آفت سیل در امان باشد، زمانی که آب به بالای کوه و فراتر از توان مادر می‌رسد لاجرم فرزند را رها می‌نماید (همان، ص ۳۹۱) این داستان را، ابن‌کثیر در قالب حدیث نبوی از زبان کعب‌احبار - اسرائیلیات پرداز - نقل می‌کند که مادری در طوفان، فرزندش را بالای کوه می‌برد و سعی در نجات فرزند می‌نماید، اما آب فراتر رفته هردوی ایشان را غرق می‌نماید، نتیجه می‌گیرد که اگر خداوند می‌خواست به احدی از قوم نوح رحم نماید، به آن مادر رحم می‌کرد. (ابن‌کثیر، بی‌تا، ص ۶۵)

مبدأ پیدایش شورشستان و زمین‌های بایر را، روزگار پس از طوفان می‌دانند. به طوری که خداوند دستور داد تا زمین‌ها آب‌های حاصل از سیلاب طوفانی را فروکشند اما زمینی از دستور الهی سرپیچی کرد و ملعون شد و در نتیجه شوری آن قسمت از زمین ابدیست و نتیجهٔ تمرد از فرمان الهی. (میبدی، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۳۹۲)

از وهب منبه نقل است که قوس قزح پس از پایان طوفان جهت عبرت‌آموزی بندگان الهی خلق شد و آن نشانهٔ عهدی شد که خداوند با بنی‌بشر بست تا از آن‌پس وی را به وسیلهٔ طوفان، از بین نبرد «من اکنون قوس خود را امانت در میان بندگان می‌گذارم که میان من و آنها اطمینان و اعتماد باشد و تا روز قیامت از غرق شدن به وسیلهٔ خشم من در امان باشند» (حرعاملی، ۱۳۸۶، ص ۳۵) روایت مذکور از زبان وهب منبه دقیقاً منطبق با مسطورات سفر پیدایش باب ۸ و ۹ است که از آن چنان مستفاد می‌شود که خداوند از عذابی که باعث کشته شدن تمام موجودات زنده شد، ناراحت و پشیمان است و به خاطر دلجویی از بازماندگان عهد می‌بندد تا ابدالدهر کسی را با طوفان عذاب ننماید «من با شما و با نسل‌های آیندهٔ شما و حتی با تمام حیوانات، پرندگان و خزندگان عهد می‌بندم که بعد از این هرگز موجودات زنده را به وسیلهٔ طوفان هلاک نکنم. این است نشان عهد جاودانی من: رنگین کمان خود را در ابرها می‌گذارم و این نشان عهدی خواهد بود که من با جهان بسته‌ام. وقتی ابرها را بالای زمین بگسترانم و رنگین کمان دیده شود، آنگاه قولی را که به شما و تمام جانداران داده‌ام به یاد خواهم آورد...» (پیدایش، باب ۹)

### تعبیرات عرفانی داستان نوح

جهت ترسیم تمثال عارف ربّانی، که از مشرب حضرت سبحان، هرچه نوشد، بلا یا وفا، جز محبت نیندازد و نمزد، هرچه شنود از دوست، «دوست، دوست» گوید از سر صدق: «یکی درنگر به حال نوح پیغامبر، شیخ المرسلین، امام المتقین که از امت خویش چه رنج و چه محنت دید و در دعوت ایشان بار بلا و عنا چون کشید» (میبدی، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۳۲۴)

### جهت ترسیم واصل

«اثر فضل ما بود که نوح را از دست دشمن و زخم ایشان برهانیدیم و از بهر وی کشتی ساختیم تا از عذاب طوفان ایمن کردیم» (همان، ج ۲، ص ۲۹۱)

۱. استفاده از وجه تسمیه نوح، و نوحه وی

«نوح را نام یشکر بود لکن از بس که گریست و در طلب رضاء حق نوحه کرد و زاری، وحی آمد تا کی نوحه کنی؟ و چند گریبی؟ گفت: لطیفاً به آن می‌گیرم تا تو گویی چند گریبی و این خسته‌روانم را مرهم نهی، خداوندا اگر تا امروز از حسرت و نیاز گریستم اکنون تا جان دارم از شادی و ناز گیرم» (همان، ج ۶، ص ۴۴۲) داستانی جهت اثبات درون‌مایه‌های عرفان و تصوّف «نوح روزی به سگی برگذشت. بر زبان وی برفت: چه زشت است این سگ و چه ناخوش این صورت. تازیانه عتاب آمد که ای نوح می‌عیب کنی بر آفریده ما؟ نوح از سیاست این عتاب بگریست. روزگار دراز بر خود نوحه کرد تا نام وی نوح نهادند» (همان، ج ۴، ص ۳۸۱)

اسرائیلیات، هرچند در ابتدا عارفانه می‌نماید و جهت جلب توجه، تراژدی مناسبی است اما در دیده نکته‌سنج، آن را وزنی نیست «هر روز او را چندان بزدندید که بی‌هوش گشتی و فرزندان خود را به ضرب و زخم او وصیت کردندید و با این همه محنت و بلیت گفتی چندان اندهان دارم که پروای زخم شما ندارم...» (همان، ص ۳۲۴. هم، ج ۳، صص ۴۶۸ و ۶۴۶) در هیچ نکته قرآن کریم نسبت به کتک خوردن نوح اولوالعزم، سخنی به میان نیامده است. ضعیف نشان دادن پیامبری بزرگ و به استناد تاریخ، غیور و تنومند، شاید دل مخاطب را به رحم آورد، اما دور از شأن پیامبران و انبیاء می‌باشد و سخنی بی‌پایه. احتمال دارد از سخنان پایه‌ای تورات نشأت گرفته زیرا به گفته تورات مردان آن روزگار تنومند بودند و دلاور، و مفسرین را مجاب کرده که نوح نبی در مقابل دلاوران گردنکش، ضعیف بوده است و کتک‌خور. (پیدایش، باب ۶)

۲. استغفار برای فرزند

از تعبیرات عرفانی کشف‌الاسرار دو نمونه، مقابل هم نشانگر تفاوت راه اسلامی و راه اسرائیلی است. تعبیر اول بسیار زیبا و در چارچوب حرمت انبیاء «میر پیغامبران نوح پیشانی خویش بدان درگاه در خاک مالید و گفت: خدایا در دل پدران در حق فرزندان تو به دانی، تواند بود که برین ضعف و پیری ما رحمت کنی. و این پسر را دین اسلام کرامت کنی» (میبدی، ج ۲، ص ۶۷) اما تعبیر دوم، منافی حرمت پیامبران نزد خدا و مردم «بنینی نوح را که بستاخی کرد، گفت: ان ابنی من اهلی، تا او را جواب دادند که: انه لیس من اهلک.» (همان، ج ۴، ص ۳۹۶)

### ۳. سواری ابلیس

از گفت‌وگوی مابین ابلیس و نوح(ع) نتیجه عرفانی جالبی اخذ نموده است «ابلیس آمد تا خود را در کشتی افکند، نوح سر وازد که این جای خوانندگان است نه جای رانندگان. ندا آمد که ای نوح، ابلیس را درنشان که او شبه سپاه است در عقد مروارید. در رشته کشند با جواهر شبهی» (همان) در یک کفه ابلیس است و تقدیر و حکم اله و در کفه دیگر نوح است و فرزند «عجب آنست که پسر خود را می‌خواند و ابلیس دشمن را می‌راند تا فرمان آمد که ابلیس را بردار و پسر خود را بگذار، تا بدانی که اسرار تقدیر بر قیاس خلق نیست» (همان)

### ۴. نوح و کشتی

«نوح در سفینه سلامت در بحر عنایت غرقه مهر و محبت» (همان، ص ۳۲۵) با این‌که دریا همان دریاست و طوفان همان طوفان، «قوم نوح به حکم شقاوت در دریای قهر ربوبیت غرقه عذاب و عقوبت» (همان) این سیاق تعبیرات، شروع تشبیه تک‌تک عناصر سازنده طوفان، به مضمونی دینی و عرفانی می‌باشد چنان‌که کشتی به سلامت الهی، دریا به عنایت الهی، غریق به عاشق، تشبیه شده است. بدین معنی که عاشق در دریای عشق معشوق با برخورداری از عنایت معشوق، بدون هیچ مانع و جهت‌دهنده‌ای که به بادبان و لنگر تشبیه می‌شوند، سالم و شناور و مورد نظر می‌ماند و آلا یکی از شرایط حائز نشود به ساحل امن وصال نرسیده، از دیده خواهد افتاد.

«بعضی گمان کرده‌اند که منظور از سفینه نوح دین اوست... دلیل آورده‌اند که پیغمبر فرموده: داستان اهل بیت من، داستان سفینه نوح است، هر که در آن نشیند نجات یابد و هر که از آن سرباز زند هلاک شود» (مقدس، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۵) البته چنین نیست که داستان‌های قرآنی، همگی جنبه تشبیهی داشته، فی الواقع اتفاق نیفتاده‌اند، بلکه آیندگان به خاطر تفهیم مقصود خود از این‌گونه داستان‌های تمثیلی استفاده می‌نمایند و این برداشت‌ها اگر بر پایه عقل و دین باشد ایرادی ندارد و افزون بر آن، در دست معلمی الهی، ابزار کمک آموزشی خواهد بود. به بیان دیگر، داستان‌های قرآن در عالم واقع اتفاق افتاده‌اند، ولی خالی از آرایش‌های اسراییلی و نصرانی. و در عالم حقیقت استفاده معلمان دینی، از این نوع داستان‌ها تا جایی که به حیثیت پیامبران خدشه‌ای وارد نسازد، بسیار پسندیده می‌باشد.

### ۵. نوح و تصوّف

میبدی ادعا دارد که ندای الهی از روی ظاهر شریعت بود که، از چوب ساج، کشتی ساز تا از طوفان برهی اما منظور از ندا در حقیقت، ندای تخصیص و تقریب است. «دریای نفس در پیش داری، دریای مغرق مهلک در آن گرداب‌ها است پر خطر. نهنگان جان‌ربای بر رصد، و ناچار بر آن عبره می‌باید کرد تا به ساحل امن رسی، از اخلاص کشتی ساز به سه طبقه؛ یکی خوف و دیگر رجا و سوم رضا، وانگه بادبان صدق بر آن بند و بر مهبّ صبای اطلاع ما بدار. که ما خود چنانکه باید راند، رانیم» (میبدی، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۳۹۵)

تشبیهاتی که در آن به چشم می‌خورد: نفس به دریای مهلک، شریعت به کشتی، شهوات به نهنگان، وصال و امنیت از گناه به ساحل، اخلاص به چوب ساج، خوف به صفت چهارپایان، رجا به انسان، رضا به پرندگان (قطعاً ترتیب را مدّ نظر داشته است پس سه تشبیه اخیر، مضمزند)، صدق به بادبان، اطلاع الهی به صبا تشبیه شده‌اند. خلاصه این تشبیهات خالی از هرنوع ایرادی است که می‌توان به عنوان کاتالیزور در دبستان‌های عرفانی از آن بهره گرفت.

با مذاقه در این قسمت استنباط می‌شود که میبدی، خواهان تبیین مقام صبر و رضا است. ریشه اسرائیلی داستان برآیند عرفانی داشته است. «نوح با درازی عمر یکبار کلمه‌ای گفت نه پسند خالق، بنگر که چه زاری کرد و چند گریست؟ پس ترا با این زلّات نهمار، و معیصت بی‌شمار خود چه باید کرد... نوح پدر عالمیان بود و مایه جهانیان بود، و پیر پیغامبران بود و نواخته خدای جهان بود، با این همه کان حسرت و مایه درد و معدن اندهان بود» (همان، ص ۳۸۲) «پیر طریقت گفت الهی! کان حسرت است این دل من، مایه درد و غم است این تن من، الهی! نیارم گفت که این همه چرا بهره من، نه دست رسد مرا به معدن چاره من، نهصد و پنجاه سال بر زخم و ضرب و بلا و عناء قوم خویش صبر همی کرد و خدای را شکر همی گفت، نه آن بلا و رنج ازو بکاست، نه وی از سر آن صبر و شکر برخاست، دانست که بلا بستر انبیاست و قرین اولیاست و هرکه درو صبر کند، دوستی را سزاست» (همان)

### اسرائیلیات داستان نوح در منابع تصوّف

از وجه تسمیه نوح، معانی نوحه و زاری اخذ کرده‌اند، سپس به دنبال علت گریه حضرت گشته، نتیجه گرفتند که قوم نوح وی را کتک می‌زدند. «هزار سال دعوت کرد، هر روزی به هر

محلّه پنج‌بار بزدندی و مجروح کردندی، جبرئیل پر و بال مالیدی، جراحت نیکو شدی» (شمس تبریزی، ۱۳۷۷، ص ۶۲۷) به نظر می‌رسد عدد پنج را نیز از نوبت‌های نماز گرفته است. احمدجام (ژنده پیل) به خاطر تبیین اجزای تشبیه خود، اولیاء را مشبّه و باز شکاری دست‌آموز را مشبّه به فرض کرده، مردمان نادان عالم نمای و غوغایان عرصه نادانی را به کلاغ تشبیه نموده است که این کلاغ، همان کلاغ داستان نوح و با اندکی دخل و تصرف، کبوتر جای خود را به باز می‌بخشد. باز همان کبوتر کشتی طوفان می‌باشد «در قصص آورده‌اند که به گاه طوفان نوح صلوات‌الله علیه که از جهان آب کم شد، نوح گفت کسی بایستی که ما را از این جهان خبری باز آوردی، هیچ مرغی در کشتی نزدیک‌تر از کلاغ نبود به نوح، از بهرآنچه دعوی زیرکی و دانش کردی، کلاغ برخاست و جهانی دید پر مردار و او گرسنه بود، باز را گفت: تو برو و به روایتی کبوتر را گفت، اما درست‌تر باز است - باز برخاست و در هوا شد نوح او را بنواخت و بر جای کلاغ بنشانند. جنگ کلاغ با باز از آن وقت باز مانده است» (جام نامقی، ۱۳۸۹، ص ۴۷)

از زبان ابلیس، نکات پندآموز جالبی می‌توان شنید که به نظر زبان‌حال‌اند تا سخن زبان وی. در احیاء علوم‌الدین آمده است که ابلیس داخل کشتی نوح گردید و قضایای شبیهی که ذکر آن گذشت، رخ داد. [احتمالاً] ابلیس جهت معامله با نوح و سوار شدن، پندی به وی ارزانی می‌دارد «یکی حسد است که بدان ملعون و مطرود شده‌ام و دوم حرص است که همه نعمت‌های بهشت آدم را مباح بود و به سبب حرص مراد من از او بر آمد» (غزالی، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۶۷)

جهت اثبات صفت حمیده تواضع و آثار و برکات شخص متخلق، از کوه جودی که نوح پس از اتمام طوفان بدان فرود آمد، استفاده شده است «چون خدای تعالی قوم نوح را هلاک کرد کوه‌ها تکبر آوردند و جودی تواضع نمود، خدای کشتی نوح را بر وی فرود آورد» (همان، ج ۳، ص ۷۱۶. هم قشیری، ۱۳۸۳، ص ۲۱۸) داستان تواضع جودی از این قرار است که «جودی، کوهیست کوچک، کشتی نوح بر آن فرو آمد و ملکی منادی زد کی کشتی بر کوهی فرو آید طوفان بگردد و سبب امان باشد. کوه‌های بلند هریک می‌گفت کی بر من نزول کند. جودی گفت من کی باشم از میان کوهها کی سفینه بر من آید آفریدگار فرمان داد تا بر جودی آمد» (طوسی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۹)

در کشف‌الاسرار دیدیم که «قوم نوح به سعایت نوح درین جهان هلاک شدند» (مبیدی، ۱۳۸۲، ج ۱۰، ص ۲۴۵) آیا پیش خدایی که در همه حال می‌بیند و می‌شنود نیازی به سعایت است. مشخصاً تغییر تصمیم خداوند و مسیر دادن به اراده وی، تعبیری توراتی است. چنانکه دیدیم در تورات می‌شود خدا تصمیم بگیرد، خسته شود، پشیمان شود و... جهت تثبیت سخن، نمونه‌هایی از ناراحتی نوح، از هلاکت قوم و عدم صبوری بر آزار و اذیت مردم کافر، ثبت است، او از خداوند پوزش می‌طلبد، زیرا خود را مقصّر می‌داند. همانگونه که گذشت به نظر سفر پیدایش خدا پشیمان شد و عهد بست که دیگر مردمان را بدین منوال عقوبت نکند و بلا نرساند در منابع اسلامی نوح پشیمانی شدید را به یدک می‌کشد. منشأ این خرافه را در حدیثی نبوی از ابوهریره جستجو می‌نماییم. در صحیحین حدیثی منقول است از پیامبر اکرم که سلسله مراتب شفاعت را ترسیم می‌کند، حدیث مفصل را اگر خلاصه کنیم، آن است که از آدم ابوالبشر استمداد شفاعت می‌کنند، گوید من گناهکارم، نوح همچنین و ابراهیم همچنان و موسی و عیسی نیز، تا نهایت به پیامبر اکرم می‌رسند و ایشان جواب مثبت می‌دهد «پس بر نوح روند و گویند: تو اول مرسلانی سوی اهل زمین، و خدای عزوجل ترا بنده شکور خوانده است. شفاعت از پروردگار ما درخواه، او گوید پروردگار من امروز چنان در خشم شده است که پیش از این مثل آن نبود، و من بر قوم خود دعای بد کرده‌ام: نفسی! نفسی!»<sup>۲</sup> عطار در داستانی، به مطلع «نوح پیغامبر چو از کفار رست / با چهل تن کرد بر کوهی نشست» پس از محاوره‌ای بین خدا و نوح، دستور الهی رسید که کوزه‌ها را بشکند، نوح از شکستن کوزه‌ها ناراحت شد، در نتیجه به اشتباه خود پی‌برد که چگونه از خدا درخواست اعدام کل جهانیان را کرده است. (عطار، ۱۳۸۸، ص ۱۹۱)

#### نتیجه:

چنانکه ملاحظه شد اسرائیلیات همانند قرآن بر تصوّف و عرفان تأثیر گذاشته است. لطایف منطبق بر قرآن، آن کتاب مؤدّب مؤدّب، بهشتی است که چهارجوی آن، ترّم عشاق چمنی را به دنبال دارد. در مقابل، دقایقی که سرچشمه‌ای غیر از قرآن دارد - از کتب آسمانی و افسانه‌های دیگر امم است - اگر به نام پیامبری لطمه وارد نسازد و شأن عظمی امامت و نبوت ایشان را نکاهد و منبع آن با قرآن خلط نشود، هیچ ایرادی ندارد که هم باعث گسترش علم و ادب عرفانی و الهی خواهد بود و هم شمول هدایت پیامبران را بر جهانیان آشکار می‌سازد و

اگر کسانی پیدا شوند که هر افسانه‌ای را، زشت و زیبا، به پیامبران و نیکان عالم نسبت دهند و گاه این دروغگویی را به زبان قرآن بندند، عقل و روح حقیقت‌خواه نوع بشر چنین بی‌حرمتی را بر نمی‌تابد و مانند عضو عاریتی، از قبول آن امتناع می‌ورزد تا لنگ بودن عاریت از هزار فرسخی، نمایان و واضح شود. عالمان عرصه تفکر اسلامی می‌دانند که امروز وقت آن فرا رسیده است نهضتی فراگیر نسبت به شناسایی اسرائیلیات و نصرانیات و افسانه‌های وارداتی اقوام بدوی آغاز نمایند که اگر دیر بپاید در این وانفسای اندیشه، در ذهن آیندگان، پیامبران تبدیل به زُل اصلی فیلمنامه‌های علمی - تخیلی می‌گردند و فقط و فقط شنیده می‌شوند چون باورناکردنی و نادیدنی‌اند.

پی‌نوشت:

۱. برای مطالعه بیشتر رجوع شود هم قصص‌الانبیاء، ص ۴۹. هم کشف‌الاسرار، ج ۳، ص ۶۴۵.
۲. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به احیاء علوم‌الدین، ربع چهارم، ص ۹۳۷. هم صحیح بخاری، تفسیر سوره اسراء، حدیث ۴۷۱۲. هم صحیح مسلم، کتاب ایمان، حدیث ۳۶۳.



## منابع و مأخذ:

- ۱- قرآن کریم
- ۲- ابن جوزی، أبی الفرج عبدالرحمن، تلبیس ابلیس، هیثم جمعه هلول، اول، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۲۵.
- ۳- \_\_\_\_\_، تلبیس ابلیس، علیرضا ذکاوتی قراگزلو، سوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۹.
- ۴- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، مقدمه ابن خلدون، ۲ج، ترجمه: محمد پروین گنابادی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، دوازدهم، ۱۳۸۸.
- ۵- ابن کثیر، اسماعیل، قصص الأنبياء، قاسم الشماعی الرفاعی، بیروت، دارالأرقم، بی تا.
- ۶- اشرفی، عباس، مقایسه قصص در قرآن و عهدین، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل، اول، ۱۳۸۵.
- ۷- بایرناس، جان، تاریخ جامع ادیان، ترجمه: علی اصغر حکمت، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، نوزدهم، ۱۳۸۸.
- ۸- بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، تخریج و ضبط صدقی جمیل العطار، بیروت، انتشارات دارالفکر، اول، ۱۴۲۹هـ.ق.
- ۹- جام نامقی، احمد، بحارالحقیقه، حسن نصیری جامی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، اول، ۱۳۸۹.
- ۱۰- جرّ، خلیل، فرهنگ لاروس، ۲ج، حمید طیبیان، تهران، امیرکبیر، شانزدهم، ۱۳۸۶.
- ۱۱- حرعاملی، محمدبن حسن، کلیات حدیث قدسی، کاظمی خلخالی، تهران، دهقان، هفتم، ۱۳۸۶.
- ۱۲- خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل، دیوان خاقانی، سیدضیاءالدین سجادی، تهران، زوار، نهم، ۱۳۸۸.
- ۱۳- خزائلی، محمد، اعلام قرآن، تهران، امیرکبیر، هشتم، ۱۳۸۹.
- ۱۴- خلف تبریزی، محمدحسین، برهان قاطع، ۵ج، محمدمعین، تهران، امیرکبیر، پنجم، ۱۳۶۲.
- ۱۵- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.

- ۱۶- رامیار، محمود، تاریخ قرآن، تهران، امیرکبیر، نهم، ۱۳۸۹.
- ۱۷- رشیدالدین میبیدی، ابوالفضل، کشف الاسرار و عده الابرار (معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری)، ۱۰جلد، علی اصغر حکمت، تهران، امیرکبیر، هفتم، ۱۳۸۲.
- ۱۸- سپهری، محمد، تمدن اسلامی در عصر امویان، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل، اول، ۱۳۸۹.
- ۱۹- سیاوشی، کریم، تحلیل انتقادی مبانی و روش تفسیری سیدقطب در فی ضلال القرآن، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل، اول، ۱۳۸۹.
- ۲۰- شمس تبریزی، شمس الدین محمد، مقالات شمس، محمدعلی موحد، تهران، خوارزمی، دوم، ۱۳۷۷.
- ۲۱- شمیسا، سیروس، فرهنگ تلمیحات، تهران، میترا، چاپ دوم، ۱۳۸۹.
- ۲۲- شیخ صدوق، محمدبن علی، معانی الاخبار، ج ۱، تهران، دارالکتب الاسلامیه، سوم، ۱۳۸۵.
- ۲۳- شیرازی، سلطان الواعظین، صدمقاله سلطانی، اسلامیه، بی تا.
- ۲۴- صدری نیا، باقر، فرهنگ مأثورات متون عرفانی، تهران، سخن، اول، ۱۳۸۸.
- ۲۵- صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۲، تهران، انتشارات فردوس، یازدهم، ۱۳۷۱.
- ۲۶- طباطبایی، سیدمحمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ۲۰جلد، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم هجدهم، ۱۳۸۳.
- ۲۷- طبری، محمدبن جریر، تاریخ بلعمی، تکمله و ترجمه تاریخ طبری، ابوعلی محمدبن محمدبن بلعمی، تصحیح: محمدتقی بهار، به کوشش: محمد پروین گنابادی، تهران، زوار، اول، ۱۳۸۰.
- ۲۸- \_\_\_\_\_ تاریخنامه طبری (گردانیده منسوب به بلعمی)، جلد ۱، محمد روشن، تهران، سروش، چهارم، ۱۳۸۹.
- ۲۹- طوسی، محمد بن محمود بن احمد، عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات، منوچهر ستوده، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، سوم، ۱۳۸۷.
- ۳۰- عطار نیشابوری، فریدالدین، مصیبت نامه، محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن، چهارم، ۱۳۸۸.

- ۳۱- علم الهدی، شریف المرتضی، تنزیه الانبیاء و الائمه، فارس حسون کریم، قم، بوستان کتاب، دوّم، ۱۳۸۷.
- ۳۲- عمادزاده، حسین، تاریخ انبیاء و قصص قرآن از آدم تا خاتم، تهران، اسلام، چهارم، ۱۳۸۶.
- ۳۳- غزالی، ابوامد محمد، احیاء علوم الدین ربع سوم، حسین خدیوجم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، دوم، ۱۳۶۸.
- ۳۴- \_\_\_\_\_ چهارم، حسین خدیوجم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، دوم، ۱۳۷۷.
- ۳۵- قزلباش، حیدرقلی خان، انجیل برنابا، تهران، المعی، ششم، ۱۳۸۶.
- ۳۶- قشیری، عبدالکریم بن هوازن، رساله قشیریه، احمد عثمانی، بدیع الزمان فروزانفر، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، هشتم، ۱۳۸۳.
- ۳۷- کتاب مقدس.
- ۳۸- کمالی، علی، شناخت قرآن، تهران، اسوه، سوّم، ۱۳۷۸.
- ۳۹- کهن، ابراهام، گنجینه‌ای از تلمود، امیرفریدون گرگانی و یهوشوع نتن الی، تهران، اساطیر، اول، ۱۳۸۲.
- ۴۰- محمّدقاسمی، حمید، اسرائیلیات و تأثیر آن بر داستانهای انبیاء در تفاسیر قرآن، تهران، سروش، چهارم، ۱۳۸۸.
- ۴۱- مستوفی، حمداله، تاریخ گزیده، عبدالحسین نوائی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۷.
- ۴۲- مسلم، صحیح مسلم، صدقی جمیل العطار، بیروت، دالفکر، اول، ۱۴۳۲ هـ.ق.
- ۴۳- معرفت، محمّدهادی، التفسیر و المفسرون فی توبه القشیب، ۲ج، قاسم انواری، مشهد، جامعه رضوی علوم اسلامی، اول، ۱۳۷۷.
- ۴۴- مقدسی، مطهر بن طاهر، آفرینش و تاریخ، ۲ج، ترجمه: محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگاه، سوّم، ۱۳۸۶.
- ۴۵- مولوی، جلال‌الدین محمد، کلیات شمس یا دیوان کبیر، بدیع الزمان فروزانفر، تهران، امیرکبیر، دوم، ۱۳۵۵.
- ۴۶- مولوی، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، ۲ج، قوام‌الدین خرمشاهی، تهران، دوستان، پنجم، ۱۳۸۰.
- ۴۷- هاکس، جیمز، قاموس کتاب مقدس، تهران، اساطیر، دوّم، ۱۳۸۳.